**شیوه تبلیغ**

**آیت الله مجتهد شبستری نماینده ولی فقیه و امام جمعه تبریز**

(برگرفته از سایت پایگاه اطلاع رسانی دفتر نماینده ولی فقیه و امام جمعه تبریز)

« اُدعُ اِلَی سَبیلِ رَبِّکَ بِالحِکمِهِ و المَوعِظَهِ الحسنه و جادِلهُم بِالّتی هی اَحسَن » س نحل ی 125

مقدمه

علمای دین در متون دینی با عابدان و فرشتگان و شهداء قابل مقایسه نیستند ، بلکه علما دین از عباد افضل است ؛ به دلیل حدیث شریف :

« عالِمٌ ینتَفِعُ بِعِلمِه اَفضَلُ مِن عِبادَهِ سَبعِین اَلف عابِد » بحار الانوار ج 2 ص 18

از شهیدان بالاتر است

« مِدادُ العُلماءِ اَفضَلُ مِن دِماءِ الشُّهَداء » بحار الانوار ج 2 ص 14

از فرشتگان بالاتر است برای اینکه وقتی طالب علم حرکت می کند ، فرشتگان بالهایشان را زیر پای آنها قرار می دهند که ؛ ای طالب علوم دینی ! تو به قدری مقامت بالاست که پا روی زمین نگذار ، روی بال من فرشته بگذار ؛

« طالِبُ العِلمِ لتَبسُطُ لَه المَلائِکَه اَجنحتها حتَّی یضعها عَلَیه » اصول کافی ج 1

بنابراین عالم با عباد ، فرشتگان و شهداء قابل مقایسه نیست ، آن گروهی که با آن قابل مقایسه است ، انبیاء می باشد. در بعضی متون دینی دارد ؛

« عُلماءُ اُمَّتی کَانبِیاءِ بَنی اِسرائیل » بحار الانوار ج 2

در بعضی روایات هم ؛

« اَفضَلُ مِن اَنبیاءِ بنی اِسرائیل »

دارد. چرا علماء دین با انبیاء الهی و پیام آوران وحی مقایسه شدند؟ شاید علتش همین باشد که علمای دین کار انبیاء را انجام می دهند. کار انبیاء تبلیغ دین است و علماء هم همان راه را ادامه می دهند. از وجود مقدس حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است ؛

« اَقرَبُ النّاسِ مِن دَرجَهِ النُّبُوَّه اَهلُ العِلمِ وَ الجهادِ »

« تَفَقَّه فی الدِّینِ فَاِنَّ الفُقَهاءَ وَرَثَهُ الانبیاء » بحار الانوار ج 1 ص 216

البته « اَلعُلَماء » هم دارد ، « اَلعُلَماء وَرَثَهُ الانبیاء » ولی من در این حدیث دیدم که کلمه «فقهاء» هست ؛

« تَفَقَّه فی الدِّینِ فَاِنَّ الفُقَهاءَ وَرَثَهُ الانبیاء »

شیوه تبلیغ از دیدگاه قرآن

روحانیت که کار انبیاء را انجام می دهد شغل انبیاء را دارد ، شیوه تبلیغی انبیای الهی مخصوصاً پیامبر بزرگوار اسلام چه بود تا ما هم آن راه را پیروی کنیم و ادامه بدهیم؟ بهترین راه برای پی بردن به این مطلب خود قرآن مجید است. قرآن برای رسول گرامی اسلام شیوه تبلیغ را مشخص کرده است ؛

« ادعُ اِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالحِکمَهِ و المَوعِظَهِ الحَسَنَهِ و جادِلهُم بِالَّتی هِیَ اَحسَنُ اِنَّ رَبَّکَ هُوَ اَعلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبیلِه و َ هُوَ اَعلَمُ بِالمُهتَدینَ » س نحل ی 125

سه شاخصه بسیار روشن و بارز در این آیه شریفه برای تبلیغ مشخص شده است ؛

1 ـ حکمت ؛ مردم را به وسیله حکمت دعوت کن. یک معنی حکمت ، علم القران ، ناسخ و منسوخ ، محکم و متشابه قرآن است معرفت الاشیاء و یا اینکه حکمت کما هی است. نقل می کنند یکی از ادعیه آیت الله العظمی بروجردی در نمازها این جمله بود :

« ربنا ارنا الاشیاء کماهی » از خدا شناخت واقعیات عالم را می خواستند ، این حکمت است.

معنی دیگر حکمت ، فهم و عقل است. درباره حضرت لقمان دارد ؛

« و لَقَد اَتَینا لُقمانَ الحِکمَه فَقَد اُوتی خَیراً کَثیراً » کافی ج 1 ص 16

منظور از حکمت همان عقل ، درایت ، فهم ، درک و شعور است.

علی (ع) می فرماید :

« مَن زادَ عِلمُه عَلَی عَقلِهِ کانَ وَبالاً عَلَیهِ » میزان الحکمه ج 3 ص 4

ما بزرگانی داشتیم که از نظر فقهی و اصولی متبحر اما آن درایت و هوش و ذکاوت و کیاست را نداشتند.

نقل کردند در یکی از شهرستان ها دو عالم بود که فقاهت آنها مسلم بود ، حتی یکی از آنها با مرحوم آیت الله العظمی بروجردی بحث کرده بود و در یک مسأله فقهی نظر ایشان را تغییر داده بود ، ولی ساده لوح بود. در یک مجلسی که این دو عالم فقیه حضور داشتند ، آقای واعظ بالای منبر یکی از این دو آیت الله را می بیند و اسم میبرد ، ولی از آن آقا که در یک گوشه ای نشسته بود و او را ندیده بود ، اسم نمی برد ، وقتیکه از منبر پایین میآید ، آن آقایی که از او اسم برده با او سلام و علیک می کند می گوید : طیب الله انفاسکم ، روح القدس شما را یاری کرد ، ولی آن آقایی که از او اسم نبرده بود وقتی واعظ سلام می کند می گوید : لا علیک السلام. چرا ؟ بخاطر ساده لوحی این دو بزرگوار ، مثلاً خوششان می آ مد که از ایشان در منبر اسم برده شود. شرافت انسان به این چیزها نیست که حتماً بالای منبر از او اسم برده شود.

« اَحَثَوا التُّرابَ فی وَجوهِ المَدّاحین » نبل الاوطار ج 5 شوکانی ص 240

از خیالی نامشان و ننگشان از خیالی صلحشان و جنگشان

اسم بردن ، تجلیل کردن برای یک سلسله اغراض و یا تخریب کردن ، افراد اینها شأن آقایان نیست.منظور اینکه بعید به نظر نیاید که یک نفر فقیه ، عالم و علامه باشد اما عقلش کم باشد. علی (ع) می فرماید :

« مَن زادَ عِلمُه عَلَی عَقلِهِ کانَ وَبالاً عَلَیهِ » میزان الحکمه ج 3 ص 4

علم وبال برای او می شود. علم دارد اما عقل ندارد.

« کُلُّ عِلمٍ لَایوَیدُهُ عَقلٌ مَضلَّه » میزان الحکمه ج 3 ص 2104

پس در کنار علم ، عقل و کیاست و هوش و ذکاوت هم لازم است.

اسلام دین تعقل ، تفکر و تدبر است. در چهل و نه جای قرآن واژه « عقل » ، در دوازده مورد واژه « تفکر » و در چهار مورد واژه « تدبر » بکار رفته است. قرآن می فرماید :

« اِنَّ شَرَّ الدَّوابِّ عِندَ اللهِ الصُّمُّ البُکمُ الَّذینَ لا یَعقِلونَ » س انفال ی 22

« وَ اِذا قِیلَ لَهُم اتَّبِعوا ما اَنزَلَ الله قالوا بَل نَتَّبِع ما اَلفَینا عَلَیهِ آبائنا اَوَلو کان لا یعقِلونَ شَیئاً وَ لا یهتدون » س بقره ی 170

« کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللهُ لَکُمُ الایاتِ لَعَلَّکُم تَعقِلونَ » س نور ی 61

« اَفَلا یَتَدَبَّرونَ القُرآنَ اَم عَلی قُلُبٍ اَقفالُه » س محمد ی 24

« الَّذینَ یَذکُرونَ اللهَ قیاماً وَ قُعُوداً و عَلی جُنُوبِهِم و یَتَفَکَّرونَ فی خَلقِ السَّماواتِ و الارضِ رَبَّنا ما خَلَقتَ هذا باطِلاً سُبحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ »س آل عمران ی 191

اسلام دین عقل و فکر و تدبر است. اولین ابزار پیامبر بزرگوار اسلام عقل گرایی بود ؛

« ادعُ اِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالحِکمَهِ وَ المَوعِظَهِ الحَسَنَهِ » س نحل ی 125

روایت می گوید : منظور از حکمت ، عقل است. اساس دین اسلام و ادیان آسمانی که توحید است ، با برهان و استدلال توأم است.

« أ فی اللهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الارضِ » س ابراهیم ی 10

« هُوَ اللهُ الخالِقُ الباریُ المُصَوِّرُ لَهُ الاسماءُ الحُسنی »س حشر ی 24

این منطق قرآن است. منطق بت پرستها چه بود ؟

« بَل قالوا اِنّا وَجَدنا آباءَنا عَلی اُمَّهٍ وَ اِنّا عَلی آثارِهِم مُهتَدُونَ » س زخرف ی 22

آن منطق کجا و این منطق کجا ، آن تقلید کورکورانه بود ، می گفت : پدران و اجداد و آباء من بت می پرستیدند ، من هم تقلید کورکورانه از آنها دارم. ولی پیامبر اکرم(ص) با برهان و منطق که این جهان هستی ، این نظم عالم آیا بر مدبر حکیم ، بر خالق مدبر ، دلالت نمیکند در مسأله معاد با تعقل و با استدلال پیش می آید و دعوت می کند نه بدون منطق و بدون استدلال ، مثل می زند :

« وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً و نَسِیَ خَلقَهُ قال مَن یُحیِ العِظامَ وَ هِیَ رَمیمٌ قُل یُحییهَا الَّذی اَنشَاَها اَوَّلَ مَرَّهٍ » یس ی 78

این استدالال است . می خواهد بگوید خدایی که موجودی را از کتم عدم به عرصه وجود می آورد ، آن خدا نمی تواند موجودی را که فقط تغییر صورت داده به وجود بیاورد ، اساس موجود است طبق قانون اصل بقاء ماده ، هیچ چیز از بین نمی رود ، همه چیز محفوظ است ، تغییر صورت می دهد. هوا معتدل است ، آب و هوا سرد است ، یخ و هوا گرم است ، بخار است ، تغییر صورت است ، انسان هم همین طور است ، در دنیا این پوست و گوشت و استخوان با این شکل ، در قبر تبدیل به خاک می شود ، ماده محفوظ است دوباره ؛ به شکل اولیه بر می گرداند.

« بَلی قادرینَ عَلی اَن نُسَوِّیَ بَنانَهُ » س قیامت ی 4

خداوند نه تنها تمام اعضاء و جوارح بلکه بند انگشتان را هم مثل حالت اولیه بر میگرداند. در معاد قانون « لا وازیه » را مطرح می کند ، خدا کار مشکل تر که به وجود آوردن از عدم باشد را انجام داده آیا در تغییر صورت و به حالت اولیه برگرداندن مشکلی پیدا خواهد کرد ؟ همه چیز چه در اصول اعتقادی ، چه در مسایل اخلاقی و احکام با برهان بیان شده است. بنابراین وسیله اول رسول گرامی اسلام « بالحکمه » است.

« وَ قُولوا قَولاً سَدیداً » س احزاب ی 70

عواطف و احساسات ، مطلب را اثبات نمی کند. بلکه بایستی با بیان و استدلال منطقی مطلب ثابت شود که این حکمت رسول الله (ص) بود. باید خیلی مطالعه کنیم و مجهز باشیم مخصوصاً در شرایط فعلی که اکثر مستمعین با سواد و تحصیلکرده هستند. مثل گذشته نیست که با گفتن یک معجزه و یک کرامت و یک خواب ، مستمعین اقناع شوند. ممکن است یک عده قلیلی این چنین باشند ولی اکثریت مردم مخصوصاً نسل جوان دنبال مطلب هستند.

2 ـ موعظه حسنه ؛

« وَالمَوعِظَه الحَسَنَه » س نحل ی 125

وسیله دوم که خدا به پیامبر اکرم (ص) تعلیم می کند تا از این راه تبلیغ کند ، موعظه حسنه است موعظه ای که ؛

« المَوَاعِظُ حَیاهُ القُلوبِ صِقالُ النُّفوسِ جَلَاءُ القُلوبِ » میزان الحکمه ج 4 ص 3576

وقتی دلها زنگ میزند ، بوسیله موعظه ها صیقل زده می شود.

« صِقالُ النُّفوسِ جَلاءُ القُلوبِ ، بِالمَواعِظِ تُنجی الغَلَه »

با موعظه ها غفلت به کلی رخت بر می بندد. اگر این موعظه ها نباشد ، همین بنرها و تریبونها و تبلیغاتی که ما کم و بیش در اختیار داریم ، اگر اینها نباشد ، آن وقت می بینیم که چقدر جامعه غفلت زده می شود. ما چقدر در جامعه دزد داریم؟ چقدر در جامعه آدم متخلف داریم؟ شاید 5 درصد ، حداکثر 10 درصد. این 90 درصد که درستکار و صدیق و مهذب هستند ، چه چیزی به این وضع درآورده است؟ جز در اثر مواعظ ، تذکرات دینی ، آیات و روایات و موعظه ها و منبرها بوده است.

موعظه یعنی اندرز. مرحوم راغب در مفردات می گوید ؛

« اَلوَعظُ زَجرٌ تَقتَرِن بالتخویف »

مرحوم راغب در مفردات بیشتر روی بُعد منفی قضیه تأکید دارد و می گوید : موعظه یعنی ترساندن مردم از عذاب الهی .

پس از خلیل نقل می کند که ؛ ایشان گفته است :

« هُوَ تَذکِیرٌ بِالخَیرِ فی ما یرِق »

موعظه تذکر خیر است در آنجایی که اسباب رقت قلب می شود.

ولی به نظر من با استفاده از روایاتی که در این زمینه داریم ، فقیه کسی است که ؛

« اَلفَقیه کُلُّ الفَقیهِ مَن لَم یقنط النّاس مِن رَحمَهِ الله وَ لَم یرَخِّص لَهُم فی مَعاصی الله وَ لَم یومِنهُم مِن عَذابِ الله » کنز العمال ج 10

نه مردم را به کلی نا امید کند و همه اش آیه عذاب بخواند و نه مردم را نسبت به گناه جری بکند رجاء مشخصی را نگه دارد. موعظه باید هر دو جنبه را داشته باشد ، یعنی مردم طبق حدیث در حال اعتدال و بین امید و ترس نگه داشته شوند.

موعظه حسنه چیست؟ در بعضی روایات دارد که موعظه حسنه این است که در ملأ عام نباشد.

« نُصحُکَ بَینَ المَلَاِ تَقریعٌ » میزان الحکمه ج 4 ص 3599

موعظه کردن فرد در ملأ عام تقریع و کوبیدن آن فرد است. امام عسگری (ع) می فرماید :

« مَن وَعَظَ اَخاهُ سِرّاً فَقَد زَانَه وَ من وَعَظَهُ عَلَانیه فَقَد شانَه » تحف العقول ص 489

یک عده انتظار دارند که همه اش از گرانی بیکاری مشکلات دولت و کشور را بگوییم. صلاح در اینست که ما هم نقاط مثبت را بگوئیم ، و ضمناً انتقادهایی هم داشته باشیم و به طور منطقی بیان بکنیم.

3 ـ جدال احسن ؛

در تعریف جدال با حسن گفته اند در استدلال از مطالبی که طرف بحث قبول دارد استفاده شود که توضیح بیشتر در فرصت مناسب باید داده شود.

« جادلهُم بِالَّتی هِیَ اَحسَنُ » س نحل ی 125

در خاتمه عرض می شود موثرتر ، از حکمت و موعظه حسنه و جدال بالتی هی احسن ، تطابق گفتار و کردار تبلیغ کننده دینی است.

« کونوا دُعاهَ النّاس بِغَیرِ اَلسِنَتِکُم » وسایل الشیعه ج 1 ص 76

اگر از من گوینده دیدند که می گویم ؛

« حُبُّ الدُّنیا رَأسُ کُلِّ خَطیئَه » خصال ص 25

اما چهار دستی به دنیا چسبیدم ، گفتارم تاثیری نخواهد داشت و انسان به جایی نمیرسید. آیا افرادی مانند مقدس اردبیلی و بحرالعلوم فقط به خاطر علمشان به محضر ولیعصر(عج) مشرف شدند؟ حاج علی بغدادی که آن علم را نداشت ، آن آقای صابون فروش که آن معلومات را نداشت ، به خاطر علمشان نبود ، به خاطر آن قداست ، معنویت و تقوایی که در آنها بود ، توانستند محضر مولی شرفیاب شوند و این توفیق را پیدا کردند ، چشمانمان ضعیف است که آقا را نمی بینیم اما چشم ها اگر قوی شد ، می شود نور خورشید را دید